

اجتماعی و ارتباطات متقابل سیاسی پیروان آن ادیان کمال تأثیر و انعکاس را داشته است. چنین تصور می‌شده که چون پیروان دین دیگر با خداوند رابطه شایسته و بایسته ندارند و خداوند آنها را بدرستی نمی‌پذیرد پس آنان باید در نظام اجتماعی و سیاسی انسانهای درجه دو به حساب بیایند و از حقوق و فرصت و امکانات اجتماعی و سیاسی کمتری بهره‌مند گردند. در آن گذشته‌ها تبعیضات فراوانی وجود داشته است و اقلیتهای مذهبی به درجات مختلف، همیشه زیر فشار اجتماعی و سیاسی قرار داشته‌اند. البته این وضع به‌دورانهای عادی مربوط می‌شد و گرنه در شرایط غیر عادی این عقاید یادشده مایه‌های ایدئولوژیک جنگهای خونین میان پیروان ادیان و حیانی می‌شده است.

۲. ممکن است چنین به‌نظر رسد که آن اعتقادات خشونت‌خیز و واقعیت‌های ناگوار و ستمهای ناشی از آن صرفاً ساخته و پرداخته بخشی از پیروان این ادیان بوده است اما حقیقت این است که در متون هر سه دین و حیانی یهودیت، مسیحیت و اسلام تعبیراتی وجود دارد که اگر درست تفسیر نشود می‌تواند به‌چنان عقایدی منتهی گردد. در متون دینی یهودیان گفته شده، این فقط یهودیان هستند که از همه به‌خداوند نزدیک‌ترند و برگزیده‌او به‌شمار می‌روند. در متون دینی مسیحیان این امتیاز به‌مؤمنان مسیحی داده شده است و در متون دینی مسلمانان این امتیاز مخصوص ایمان‌آوردندگان به‌حضرت محمد(ص) دانسته شده است.

در این مقام درصدد این نیستم که به‌تفسیر آن متون بپردازم و توضیح دهم که معنای درست و قابل قبول آن متون چه می‌تواند باشد. ولی می‌خواهم به‌یک تفسیر نادرست که از این تعبیرات به‌عمل آمده اشاره کنم و آن را کمی به‌محک نقد بسپارم.

این تفسیر غلط همان است که قبلاً نیز بدان اشاره کردم. گفتم پیروان هر کدام از این سه دین در طول تاریخ گذشته چنین تصور کرده‌اند که مقتضای نزدیکی یک شخص یا یک جماعت با خداوند این است که آن شخص با

۷

حقوق بشر و تفاهم ادیان^۱

۱. فهم یهودیان، مسیحیان و مسلمانان از یکدیگر در گذشته مبتنی بر عقاید دینی رایج در میان آنان بوده است.

منظور ما از «گذشته» دوران استقرار و پس از استقرار این ادیان می‌باشد. فهم این پیروان در آن دوران با فهم بنیانگذاران آن ادیان که در آغاز وجود داشت بسی متفاوت است. فهم بنیانگذاران یک دین و حیانی از دین دیگر فهمی بوده که به‌اصلاح و تعمیق آن دین دیگر معطوف است. مثلاً از انجیل چنین برمی‌آید که حضرت عیسی(ع) خود را موعود نهایی یهودیت معرفی کرده که می‌خواهد دین یهود را به‌معنای واقعی و سطح نهایی آن برساند. حضرت محمد(ص) نیز در چند آیه قرآن تصدیق‌کننده و تصحیح‌کننده یهودیت و مسیحیت، نه ناسخ آنها، معرفی شده است.

اما فهم عامه و غالب پیروان این ادیان سه‌گانه از یکدیگر در طول تاریخ گذشته‌شان فهمی بوده است براساس برخورد با کافران و یا دشمنان. اهل هر دین پیروان دین دیگر را یا گمراه تلقی می‌کرده‌اند و یا دشمن و یا حداقل چنین عقیده داشته‌اند که حقیقت معنوی و دینی موجود در نزد پیروان دین رقیب حقیقتی ناقص و غیر قابل اعتبار می‌باشد. بررسی تاریخ گذشته روابط پیروان سه دین یادشده متأسفانه نشان می‌دهد که باور یادشده، در نظام

۱. سخنرانی کنفرانس «دیانت در جهان سیاسی»، قبرس، اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۷۸.

جماعت در همین زندگی دنیوی و اجتماعی در مقابل انسانهای دیگر از حقوق و فرصتهای بیشتری برخوردار شوند و یا حق حکومت و اداره جامعه را منحصر به خود گردانند و دینداران دیگر را موظف به تبعیت از خود بدانند. این خطا و اشتباه بزرگ موجب تبعیضها و ستمهای فراوان گشته و گاهی جنگهای خونین به وجود آورده است.

۳. خطا و اشتباه مورد نظر از این واقعیت ناشی می‌شد که پیروان آن ادیان، دو موضوع متفاوت را که یکی از آنها، نزدیکی انسانها به خداوند، و دیگری حقوق انسانها در جامعه می‌باشد نمی‌توانستند از یکدیگر جدا سازند، ذهن آنان توانایی، این جداسازی را نداشت. آنان احکام موضوع اول را به موضوع دوم سرایت می‌دادند. این مزج و اخلاط مشکلات اجتماعی و سیاسی فراوانی پدید آورده بود. اما این دو موضوع کاملاً از یکدیگر جدا هستند و احکام آنها نباید با یکدیگر مخلوط و ممزوج شود.

درجه نزدیکی انسانها به خداوند به سعادت معنوی و به آخرت انسانها مربوط است در حالی که حقوق انسانها در جامعه به زندگی مسالمت‌آمیز و متقابل و دور از خشونت انسانها با یکدیگر در همین زندگی دنیوی مربوط است. اولی یک ارتباط عمودی و یا عمقی میان انسان و خداوند است و دومی یک ارتباط افقی میان هر انسان با انسان دیگر است. احکام موضوع اول هیچ‌گونه تلازم و ارتباط منطقی با احکام موضوع دوم ندارد، احکام موضوع اول در ساحت درونی هر «انسان فرد» مطرح می‌شود و احکام موضوع دوم در ساحت بیرونی و بین‌الذلهانی که به زندگی اجتماعی مربوط است. هدف از طرح احکام موضوع نخست آشنا ساختن انسانها با عمیق‌ترین نیازهای وجود آنان می‌باشد و در حالی که هدف از طرح احکام موضوع دوم تأسیس ارتباط متقابل انسانها با یکدیگر بر اساس درکی عقلانی از مسأله عدالت و حقوق انسانهاست. ارتباط انسانها با خداوند واقعیتی است که هیچ‌گاه در قلمرو امور تأسیسی انسانها قرار نمی‌گیرد و انسانها محکوم آن ارتباط هستند و نه حاکم بر

آن. اما ارتباط انسانها با یکدیگر در حوزه امور تأسیسی انسانها قرار دارد و انسانها حاکم بر آن هستند و نه محکوم آن. در حوزه اول انتباه و تذکر مطرح است و در حوزه دوم تعقل و قانونگذاری.

۴. با وجود این تفاوت‌های بنیادین پرسش کاملاً جدی این است که چرا پیروان ادیان سه‌گانه قادر به تفکیک دو موضوع یادشده نبودند؟ ظاهراً پاسخ چنین است: تا قبل از عصر جدید، آن پیروان، «یک معرفتی» بودند. آنان منابع متعدد معرفت در اختیار نداشتند و معرفتهای درجه دوم را نیز فاقد بودند.

فلسفه و علم به‌عنوان منابع مستقل معرفت و فلسفه‌های درجه دوم که همه میراث گذشته را زیر محک نقد و بررسی قرار می‌دهد در میان آنان پابره‌عرضه وجود نگذاشته بودند. در میان آن پیروان، متون دینی تنها منبع معرفت انسانی به‌شمار می‌آمد و علوم دیگر تا آنجا معتبر بودند که از عهده امتحان به‌وسیله معیارهای متون دینی سربلند بیرون می‌آمدند. در میان توده‌های مؤمن که رهبری فکری آنان در دست عالمان رسمی دینی بود مطلب از همین قرار بود که گفتیم. اگر در خارج از حوزه‌های دینی کسانی از معرفت مستقل سخن می‌گفتند همواره مطرود عالمان دین بودند. نزاع فیلسوفان و عارفان و در قرون اخیر عالمان علوم تجربی با متکلمان و فقیهان در قلمرو تاریخی هر سه دین و حیاتی برای همه ما مسأله‌آشنایی می‌باشد که لازم نیست من در اینجا آنرا توضیح دهم. واضح است که ریشه این نزاعها در این مسأله نهفته بود که عالمان دینی نه می‌خواستند و نه می‌توانستند معرفت مستقل دیگری را غیر از معرفت حاصل از منابع دینی به رسمیت بشناسند. در نظر آنان، «واقعیت» یکپارچه و منسجم و قابل شناختن مستقیم بود و کلید این شناختن همانا متون دینی بود. این وضعیت و ظرفیت ذهنی و معرفتی پی‌آمدهایی داشت.

۵. در آن روزگار از طرفی انسانهای مؤمن به تأسیس حقوق متقابل انسانها با یکدیگر توانا نبودند و از طرف دیگر ضرورتاً می‌بایست برای زندگی

اجتماعی، حقوقی و مقرراتی وجود می‌داشت و خلأیی قانونی و هرج و مرج بر می‌گردید. این خلأ موجود چگونه پر می‌شد؟

خلأ موجود این‌گونه پر می‌شد که همان ایده‌های مربوط به نزدیکی انسانها و یا جماعت‌های معینی با خداوند و حرمت‌های ویژه ناشی از آن و یا دوری از خداوند و بی‌حرمتیهای ناشی از آن ملاک و میزان حرمت و حقوق انسانها در زندگی اجتماعی قرار می‌گرفت و مبنای قوانین و مقررات می‌گردید.

نتیجه این بود که همه ارتباطات افقی اجتماعی انسانی دنیوی بازگردانی از ارتباط عمودی خدا و انسان شده بود و هرم قدرت در جامعه براساس ایدئولوژی حاصل از آن بازگردان تأسیس گشته بود. این بازگردان در مقطعیهای مختلف تاریخی اجتماعی پیروان ادیان سه‌گانه، در درجات مختلف قابل مشاهده می‌باشد.

۶. آنچه گفتم وضع گذشته ما بود. اما در عصر حاضر وضع ما با گذشته بسیار فرق کرده است. در عصر حاضر به رسمیت شناخته شدن فلسفه و علم به عنوان منبع مستقل معرفت، فلسفه‌های نقدی، فلسفه حقوق و فلسفه اخلاق و فلسفه سیاست به پیروان ادیان سه‌گانه امکان و فرصت این عمل را بخشیده که حقوق ذاتی انسانها را که می‌تواند اساس رابطه انسان با انسان قرار گیرد از موضوع رابطه انسان و خداوند بدرستی و وضوح تفکیک کنند. در عصر حاضر ما می‌توانیم چنین فکر کنیم که خداوند می‌تواند در تورات، انجیل یا قرآن انسانهای غیر مؤمن را مورد مؤاخذه و بازخواست قرار دهد ولی در عین حال ما انسانها اعم از مؤمن و غیر مؤمن مسؤول و موظف هستیم همه انسانها را بدون هیچ‌گونه استثنا در زندگی اجتماعی از حقوق انسانی یکسان و برابر برخوردار کنیم. ما انسانها موظفیم برای زندگی اجتماعی این روش را انتخاب کنیم و حقوق سیاسی انسانها در نظام اجتماعی ربطی به مقامات معنوی انسانها در پیشگاه خداوند ندارد و اصلاً برای آن متفرع نیست. ما نباید وجود یا فقدان مقامات معنوی انسانها را ملاک تأسیس روابط انسانها با یکدیگر قرار

دهیم. البته خداوند چون خداوند است می‌تواند هر انسانی را از موضع خداوندی مورد مؤاخذه و سؤال و نقد قرار دهد.

۷. آری، پیروان ادیان سه‌گانه یهودیت، مسیحیت و اسلام (مانند دیگر مردمان جهان) در این عصر بر این تفکیک آگاهی پیدا کرده‌اند و این‌گونه است که «حقوق بشر» به عنوان اساس رابطه انسان با انسان در فرهنگ آنها یا رسوخ پیدا کرده و یا در حال رسوخ است.

در عصر حاضر ما پیروان ادیان و حیانی باید از این فرصت پیش‌آمده حداکثر سود را ببریم. اینجانب تأکید می‌کنم که مبنای بازفهمی ما از یکدیگر در جهان حاضر باید بیش از هر موضوع دیگر موضوع «حقوق بشر» باشد. ضروری است که یهودیان، مسیحیان و مسلمانان در عصر حاضر یکدیگر را انسانهای دارای حقوق مساوی بدانند. و هدف همه گفت‌وگوها را برای حل اختلافات موجود در درجه اول تعمیم و تأمین عدالت انسانی براساس تأمین حقوق بشر قرار دهند. واضح است برای انسانهای مؤمن به خداوند تأمین عدالت انسانی و حقوق بشر یک کوشش دینی به‌شمار می‌آید. انسانهای مؤمن چنین عقیده دارند که تأمین عدالت و حقوق بشر در عین حال که تأمین حقوق انسان و سلامت روابط انسانی می‌باشد پاسخ دادن به «ندای عدالت خواهی» خداوند، نیز هست و در عمل به حقوق بشر، نه تنها حقوق انسانها بلکه «حقوق خداوند» نیز مراعات می‌گردد.

تفسیرهای عدالت‌خواهانه از حقوق بشر و کوشش در راه تحقق آن به عنوان روشی برای زندگی پاسخ مثبت دادن به خطاب خداوند درباره عدالت و کرامت انسان است.

۸. پیشروی در فهم یکدیگر به عنوان انسانهای دارای حقوق متقابل و مساوی و تحولات اجتماعی اساسی متناسب با آن، این امکان را برای پیروان ادیان سه‌گانه به وجود می‌آورد که بتوانند سنت مکتوب و شفاهی گذشته خود را بار دیگر از منظری جدید کاوش کنند و به شالوده‌شکنی آن پردازند و آنگاه با

کنار زدن رسوبات تاریخی ببینند که بنیانگذاران هر سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام به «کرامت انسان» از آن نظر که آفریده خداوند است دعوت کرده‌اند. حوادث تاریخی و قوانین و تدبیرات مربوط به آن که در سنت این بنیانگذاران دیده می‌شود، نباید چهره آن دعوت اصلی را بپوشاند. گوهر آن دعوت اصلی در صحنه زندگی اجتماعی تأمین کرامت انسان و عدالت است که در عصر حاضر «حقوق بشر» نماد آن است. البته این امتیاز مربوط به انسان عصر جدید است که مقوله «کرامت انسان» را در شکل نظریه «حقوق بشر» به خوبی ساخته و پرداخته است. در تعلیمات هیچ‌کدام از پیامبران هیچ نصی که حتی بخشی از حقوق بشر در معنای امروزی و عدالت خواهانه آن را نفی کند وجود ندارد. پاره‌ای از اقدامها و تدبیرهای بعضی از پیامبران در مقطعی خاص تاریخی مشروط به واقعیتهای سیاسی و اجتماعی آن عصر بوده است و در ارتباط با همان ظروف تاریخی باید فهمیده شود. از تعلیمات هیچ پیامبری چنین فهمیده نمی‌شود که اگر روزی انسانهای روی زمین بخواهند انواع آزادیها و برابریهای موجود در اعلامیه حقوق بشر و تکمیلات بعدی آنرا اساس و سازمان اجتماعی و روابط متقابل انسانها با یکدیگر قرار دهند و صادقانه در این راه بکوشند، خداوند از آنها ناراضی خواهد بود. نه تنها چنین چیزی از تعلیمات پیامبران فهمیده نمی‌شود بلکه تعلیمات آنها، انسانها را به ایجاد چنین جامعه‌هایی تشویق می‌کند و کوشش در این راه را بارزترین مصداق «عمل صالح» به‌شمار می‌آورد. این واقعیت تلخ که در جهان حاضر پاره‌ای از قدرتهای جهانی مسأله حقوق بشر را به یک ابزار سیاسی جهت اعمال فشار بر دولتهای ضعیف در موارد لازم تبدیل کرده‌اند، نباید پیروان ادیان را در کوشش در راه تأمین و تحقق حقوق بشر بازدارند.

بخش چهارم



قرائت انسانی از دین